

نشریه علمی آینه معرفت

دانشگاه شهید بهشتی، تابستان ۱۴۰۲  
Scientific Journal of Ayeneh Ma'refat  
Shahid Beheshti University

علمی پژوهشی  
کد مقاله: ۱۴۱۹  
صفحات: ۱۷-۳۸

Doi: 10.48308/jipt.2023.103672

## حاکمیت اسمای الهی و ساحت شناسی آن در عرفان ابن عربی

امیر جوان آراسته\*  
حسین طهماسب کاظمی\*\*

### چکیده

ممکنات چون دارای مرتبه و تعیین و ظهور خاص هستند، بر هر یک از این تعینات، اسمایی حاکم است که مبدأ ظهور هر عینی و مبدأ رجوع به اصل هر مظهري، همان اسم حاکم بر آن مظهر است که آن را ربوبیت می‌کند. در نظام آفرینش نیز به فیض حکیم مطلق، اسمایی بر دنیا و آخرت، بر دهر و بر شرایع نازل از جانب حق تعالی، حاکم است که این اسمای حاکم، دولت‌هایی دارند و دولت برخی از آنها، پایان‌ناپذیر و برخی پایان‌پذیر است. اسمایی که دولت آنها پایان می‌پذیرد؛ یا تحت ربوبیت اسمای دیگر که محیط بر این اسم هستند، قرار می‌گیرند یا رجوع به ذات می‌نمایند. اسم حاکم بر هر انسان نیز، اسمی حاکم و غالب در بین اسمای عین ثابت اوست که از آن به "صراط مستقیم" او یاد شده است، لذا انسان سالک می‌تواند با تخلق، تحقق و فنای در اسم حاکم خود، به مراتب کمالی‌اش دست یابد. البته انسان به دلیل جامعیت نوع انسان، در هر مرتبه یا هر عالمی که باشد، تحت تأثیر اسمای حاکم

Javan@urd.ac.ir

\* عضو هیئت علمی، گروه عرفان اسلامی، دانشکده ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

\*\* دانشجوی دکتری رشته عرفان اسلامی و اندیشه امام (ره)، گروه عرفان اسلامی، دانشکده ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم،

h.t.kazemi@urd.ac.ir

ایران (نویسنده مسئول)

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۸



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

در مرتبه از نظام آفرینش نیز قرار می‌گیرد و اما در بین اسمای، اسم اعظم "الله"، مختص به انسان کامل مکمل یا همان حقیقت محمدیه (ص) دارد که مستجمع جمیع اسمای جمال و جلال الهی است که در آن ساحت، هیچ اسمی بر اسم دیگر غلبه ندارد و این هیئت کامل الهی، در نهایت اعتدال اسمایی است. این مقام ازلی و ابدی، اختصاص و حصر در حضرات محمدین (ع) دارد. لذا انسان کامل، به تبع مظهریت "الله ذاتی" بودن، مبدأ، مرجع و واسطه ظهور همه اسمای حاکم است و بر آنها سمت سیادت و ربوبیت دارد و خلیفه مطلق حضرت حق تعالی در همه مراتب هستی است.

کلیدواژه‌ها: تجلی، اعیان ثابت، اسم عرفانی، دولت و حکومت اسمای.

#### مقدمه

عجز از اکتناه ذات اقدس اله و صفات ذاتی او، اصل معرفت خدا را تکمیل می‌کند. «ما عرفناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (مجلسی، ج ۶۶، ص ۲۹۲). چون ذات حق متعال در دسترس کسی نیست و مجهول مطلق است و حتی اشاره به آن ممکن نیست. ولی در مرتبه واحدیت و تعیین ثانی، اسمای الهی متعین و معرفت ممکن می‌شوند و شناخت حقیقی عالم، محتاج به شناخت اسمای است و با معرفت به آنها شروع می‌شود (طباطبایی، ج ۱۷، ص ۱۷۵). لذا راه معرفت خداوند به طور کامل بسته نیست و حقیقت اسمای و صفات حسناى الهی، حلقه اتصال بین مخلوقات با آن ذات اقدس است: «و لم یَحْجِبْهَا عن واجب مَعْرِفَتِهِ» (نهج البلاغه/۴۹). و با توجه به بیان «و بأسمائك التی ملأت أركان كل شیء (مفاتیح الجنان، ص ۱۰۱)، هر کسی به اندازه مرتبه وجودی خود می‌تواند، از طریق اسمای دریچه‌ای به ذات و صفات ذات بگشاید. و راه ارتباط عاطفی و معنوی خلق با خالق نیز همین اسمای و صفات است (جوادی آملی، ج ۳، ص ۱۵۷). به بیان دیگر، معرفت الهی که هدف غایی سیر و سلوک است از طریق معرفت به اسمای و شهود حضرت حق ممکن می‌شود. معرفت به بیان ابن عربی، اساساً بر هفت پایه استوار است که به عبادالله اختصاص دارد و نخستین و مهم‌ترین این اصول هفت‌گانه، علم به «اسمای الله» است که از آن به "علم الحقایق" تعبیر می‌کند (رک به: ابن عربی بی تا، ج ۲، ص ۳۰۳، ۲۹۹). به تعبیر قیصری هرگاه ذات با صفتی از صفات و تعینی از تعینات اعتبار شود. اسم نامیده می‌شود (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۴۴). و به تعبیر کاشانی؛ «در اصطلاح عارفان واژگان و الفاظ «اسم الاسم» و اسم حقیقی از مقوله لفظ نیست، بلکه ذات مسمی به همراه اعتبار صفتی وجودی مانند علیم و قدیر، یا عدمی مانند قدوس و سلام است» (کاشانی، ص ۲۸) و حیات، علم، اراده، قدرت، سمع، بصر و کلام امهات صفات اند

که نسبت‌شان، نسبتی ذاتی است و حاصل این نسبت، اسمای هفت‌گانه‌ای است که شیخ اکبر در فتوحات آنها را ائمهٔ سبعة می‌نامد (همان، ص ۵). از منظر عارفان همهٔ موجودات اسمای الهی یا تجلی ذات حق به همراه وصفی خاص هستند که اسامی حق برخی ذاتی و برخی فعلی‌اند، برخی جمالی و برخی جلالی‌اند و پاره‌ای کلی و پاره‌ای دیگر جزئی‌اند (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۴۳). کلیات اسمای الهی هرچند محدود و توقیفی است، اما جزئیات آن نامحدود و غیرمتناهی است و این بدان اعتبار است که اسمای در واقع تعینات الهی در حقایق ممکنات نامتناهی هستند. لذا اسمای نیز نامتناهی و بی‌شمارند (جامی، ص ۸۴). به تعبیر دیگر؛ به مقتضای "کل یوم هو فی شان"، مظاهر و مجالی که همان اسمای عینی‌اند، محدود نیستند. ابن عربی نیز به همین دلیل که اسمای به آثار نامتناهی‌شان (عوالم و ممکنات) شناخته می‌شوند، اسمای الهی را نامتناهی می‌داند (ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۶۵). و اما در مقام تجلی، حق تعالی با فیض اقدس یا «تجلی علمی غیبی» به صورت استعدادها و قابلیت‌ها ظهور می‌یابد و با فیض مقدس یا «تجلی شهودی وجودی» احکام و آثار اعیان ثابته به حسب استعدادها و قابلیت‌ها در عالم خارج ظهور می‌کند. یعنی قابل فیض اقدس و مقبول فیض مقدس است (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۸۱۴ و ۸۱۵). پس اعیان ثابته، حیثیات تقییدی و ماهوی اسمای‌اند. که از آنها به ماهیت، معلوم معدوم، شیء ثابت و مانند آن تعبیر می‌شود (قونوی، ۱۳۷۱، ص ۷۴). ابن عربی می‌گوید؛ صورت اسم حق، عین ثابت ممکن است و تعین وجود حقیقی حق، در مرتبه‌ای از مراتب ظهور عقلی، روحی، مثالی یا مادی، همان وجود ممکن است (ابن عربی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۵) و رابطهٔ اعیان و اسمای، رابطهٔ ظاهر و مظهر است که اعیان مظاهر علمی و به ظهور رسانندهٔ احکام و صور اسمای الهی در تعین ثانی و علم حق‌اند (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۴۷ و ۶۶۹). البته تعبیری همچون "بدن و روح" یا "قابل و فاعل" یا "مریوب و رب" برای رابطهٔ اعیان و اسمای بیان شده است (همان، ۱۳۷۵، ص ۶۵ و ۶۶ و ۱۲۷). گاهی مراد از «طینت» در روایات را به عین ثابت هر موجود ممکن که اصل هر شیء و مادهٔ منشأ تعین هر صورتی است، تعبیر کرده‌اند و هر عین ثابتی، مظهر اسمایی مناسب با آن ممکن است (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۰). اسمای حق به اعتبار ظهورات و تجلیات و ظهور احکام آن تجلیات و حکومت بر مظاهر، دارای دولت‌هایی هستند که به همان اسمای مستند است (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲). چون حقیقت حق، صرف وجود است، نفاذ و نهایت ندارد و فعل اطلاقی حق که از صقع ربوبی نشأت می‌گیرد هم نامتناهی است. و اوصاف هم در عرصهٔ ذات، به اعتبار اتحاد با ذات نامتناهی‌اند. ولی مخلوقات واقع در

مراتب تجلیات و امتداد زمان به اعتبار واحدهای زمان حادث و متناهی‌اند. یعنی اصول ممکنات نامتناهی که به ظهور رسیده‌اند، مرتبه و مقام و تعیین و ظهور خاص دارند و بر هر یک از این تعینات، اسمایی حاکم‌اند و این اسمای دولت‌هایی دارند. ولی حقایق کلی و اسمای حاکم بر اکوان که از جهت حکم و ظهور، متناهی هستند، حکومت و دولت و دوره ظهور برخی از اسمای حاکم بر آنها پایان می‌پذیرد. مانند آنکه مظهري از مظاهر وجود، پس از تحقق، معدوم و صورت نوعی آن باطل می‌شود، لذا حکم برخی از مظاهر از جهت کلی و نه از جهت تفصیل انتها می‌پذیرد. و برخی از مظاهر چون متعین و محکوم به حکم اسمای مختلف هستند، دولت برخی از این اسمای حاکم پایان می‌یابد، ولی حکم کلیه اسمای حاکم بر آنها منقطع نمی‌شود (همان، ص ۱۳۴). به بیان دیگر، در نظام تجلیات الهی با اراده حبی و ربوبیت مطلق حق متعال و طلب موجودات به لسان اعیان ثابته، اسمایی را حضرت حق در دهر، بر دنیا و آخرت، بر شرایع، بر هر موجودی و بر هر انسان و.. حاکم و غالب قرار می‌دهد که در اصطلاح به آن حکومت اسمایی اطلاق می‌شود (ابن ترکه، ص ۱۳۴؛ جامی، ص ۵۴؛ آشتیانی، ص ۲۶۶). لذا اطلاع از این اسمای حاکم و دولت و نحوه ارتباط و تاثیر آنها در ماسوی الله، راه دستیابی سالکان به معرفت را بیشتر فراهم می‌کند. به همین دلیل، بحث از حکومت اسمای الهی در عرفان اسلامی از مباحث حائز اهمیت است که ما را بر آن داشت تا به این پرسش پاسخ دهیم که حاکمیت اسمای الهی بر دنیا و آخرت، بر دهر، بر شرایع الهی و بر هر فرد انسان در عرفان ابن عربی چه نوع اسمایی و چگونه هستند و دولت اسم اعظم "الله" در ساحت وجودی حضرات محمدین(ع) به چه نحوه است و با دیگر اسمای حاکم بر ماسوی الله چه رابطه‌ایی دارد؟

### پیشینه پژوهش

با آنکه در کتب اصلی شارحان و محققان در حوزه عرفان اسلامی، از اسمای الهی بحث‌های زیادی شده است، ولی ما پژوهش مستقلی در باب "حکومت اسمای و حاکمیت اسمای در عرفان اسلامی" نیافتیم. هر چند که به صورت پراکنده و مختصر در آثار بزرگان و عارفان اسلامی همچون ابن عربی، قونوی، قیصری، عبدالرزاق کاشانی، سید حیدر آملی، ملاهادی سبزواری و... می‌توان مطالبی مرتبط با این موضوع یافت. لذا رسالت این نوشتار پرداختن به همین مهم در حد مقدور است. البته بحث "حکومت اسمای و اسمای حاکم" به‌ویژه در نظام سلوک اسمایی، بسیار حائز اهمیت است و نیاز به تحقیقی مفصل و مستقل دارد که از حوصله این

مقاله خارج است. امید آنکه که این پژوهش فروغی پیش راه سالکان طریق توحید و تحقیق باشد.

### تقسیمات حکومت اسماء

ابن عربی در کتاب *انشاء الدوائر* به طراحی جدولی از اسمای حسناى الهی می‌پردازد و ضمن اشاره به نود و نه اسم، هر کدام را از حیث اینکه اسم ذات یا اسم صفت یا اسم فعل است، بررسی می‌کند (ر.ک. ابن عربی ۱۳۳۶، ص ۲۸). قیصری نیز در مقدمه شرح فصوص، پس از آنکه به تبع ابن عربی، اسمای را به اسمای ذات و صفات و افعال تقسیم می‌کند، حکومت اسمای را بر حسب احکام و مظاهرشان را به چهار قسم می‌داند:

۱. اسمایی که حکومت آن‌ها محدود به زمان نیست و سیطره آن‌ها ازلی و ابدی است؛ مانند اسمایی که بر فرشتگان و عالم مُثُل (ارواح کلیه) حکومت دارند، به نحو کلی تمام موجودات غیر زمانی (دهری) تحت حکم این‌گونه اسمای قرار می‌گیرند؛ ۲. اسمایی که بر ازل حکومت داشته‌اند و بر امور ابدی حکومت ندارند؛ مانند اسمایی که بر بهشت ازلی حاکم بوده‌اند، که به اتفاق محققان، بهشت ازلی غیر از بهشت اخروی است؛ ۳. اسمایی که حاکم بر امور ابدی است و به همین دلیل هیچ‌گاه حکم آن‌ها انقطاع نمی‌پذیرد؛ مانند اسمایی که بر عالم آخرت حکومت دارند. چرا که حکومت این اسمای پس از قیامت کبری آغاز می‌شود و پیش از آن حکم و اثری ندارند و ابتدا ظهور آن‌ها از انقطاع حیات دنیوی است؛ ۴. اسمایی که در میان دو دوره ازل و ابد حکومت دارند؛ و بنابراین هر امری که داخل در حیطه زمان است و از مصادیق جهان جسمانی به شمار می‌رود؛ تحت حکم این‌گونه اسمای قرار دارد که حکومت اسمای دسته چهارم نه ازلی و نه ابدی است؛ و فقط بر ادوار جهان جسمانی حاکم‌اند و ادوار تاریخی نیز مظهر این‌گونه اسمای به شمار می‌رود و هردوره‌ای از ادوار تاریخ مظهر اسمی از این اسمای است (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۴۷).

این تقسیم‌بندی قیصری در خصوص حکومت اسمای، به نوعی از جامعیت خوبی برخوردار است که می‌تواند دسته بندی‌های بیشتری را شامل شود. لذا ما در این بخش به بیان مواردی که دایره شمول بیشتری و کامل‌تری دارد می‌پردازیم. البته باید اضافه کرد که در منظومه نظام اسمایی می‌توان تقسیم بندی‌های دیگری را هم یافت و مصادیق آنها را از جنبه‌های مختلف بحث و بررسی کرد.

### اسمای حاکم دهری

از اسمای الهی که بر مظاهر وجودی حاکمند؛ اسمای "دهر، دیهور و دیهار" هستند که منشاء ظهور زمان هستند و ایام، هفته‌ها، ماه‌ها، سال‌ها و قرن‌ها متفرع بر زمان‌اند (ابن ترکه، ص ۱۳۴). البته مراد از «یوم» در ایام، یوم زمانی نیست و آیه «و ذَكَّرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» با آن مناسب است. زمان دارای اتصالات متعدد است و اسمای حاکم بر زمان و باطن زمان، یعنی، اسم «الدهر» و «الدهور» و «الدهار» با وجود قبول تنزلات متعدد که از آن به «حرکت غیبی» تعبیر شده است، در قوس صعود، «حرکت انعطافی» نام دارد و از میل حقایق بسیط به ترکیب، برای پیدایش موالید سه‌گانه (نباتات، جمادات، حیوانات) آغاز، و درجه به درجه و به تدریج زمانی، به عالم انسانی ختم می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۶۸). و چون تفصیل احکام دهر در عالم ماده به صورت تدریجی و درجه به درجه ظاهر می‌شود، حرکت ذاتی و جوهری، مبدأ و منشأ حصول انواع مادی است (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۱۳۶). در اندیشه برخی از عارفان؛ اسم دهر در فوق زمان نیز، دارای مظاهری است که به این اعتبار، منشأ ایام و سنوات الهیه است (همان، ص ۱۳۶). اسم دهر از امهات اسمای است و حکم سایر نسبت‌های اسمایی (نسب معقوله) و حقایق کلی را دارد و در هر عالمی، مناسب با احوال و احکام حقایق ممکنات آن عالم ظاهر می‌شود که اعیان سماوات و کواکب و کرات نمونه‌هایی از آثار ظهور و لوازم اسم دهر هستند (همان، ص ۸۲۵).

### اسمای حاکم بر شرایع

در تقسیم‌بندی قیصری اسمای حاکم بر شرایع، غیر از شریعت اسلام که اسم حاکم بر آن، اسم جامع الهی است که دائم الوجود، ازلی، ابدی و سرمدی و حاکم بر همه مظاهر است و اسمای حاکم بر سایر شرایع، از نوع تقسیم‌بندی دسته چهارم اسمای الهی و تابع اسمای کلی هستند. اسمای الهی که از تجلیات ذاتند، باطن آنها غیب ذات و ظاهر آن یکی از نسبت‌های متعین و حقایق معقول یا اوصاف کلی است که از جهت کلیت سعی در احکام و ظهور در مظاهر مختلف، از امهات اسمای شمرده می‌شوند و در هر عالم، به قید و حکم خاص و مناسب آن مرتبه تعیین می‌پذیرد و در صورت پایان پذیرفتن مظهری از مظاهر، سلطنت و دوره حکومت این اسم تمام نمی‌شود و به مظاهر دیگر منتقل می‌شود و تحت حکم آن مظهر قرار می‌گیرد و حکم آن را به خود می‌گیرد و با احکام آن اسمای حاکم، ظهور می‌کند و یا آنکه مظهر آن اسم حاکم قبلی، از عالمی به عالم دیگر و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر منتقل می‌شود. چون این اسم از فروع اسم

دیگر است. و همین اسم اگر چه از اسمای کلی است، ولی به اسمایی با دایره شمول وسیع‌تر و کلی‌تر پناه می‌برد یا آنکه به غیب وجود رجوع می‌کند و علت اختلاف احکام الهی یا نسخ برخی از احکام به احکام دیگر و سر اختلاف شرایع و احکام آنها هم از این حیث است. ولی در کل چون اسم حاکم مطلق، بر تمامی مظاهر و در همه مراتب، اسم کلی واحدی است که همه اسمای از فروع و شاخه‌های آن است. لذا حکم سایر اسمای، تابع این اسم کلی است (همان، ص ۱۳۵). به بیان دیگر هر یک از اسمای ربی دارد که بر آن غالب است و بر آن حکم می‌کند (سبزواری، ص ۱۱۱). به بیان دیگر وقتی که اقتدار و حکومت اسمی در اعیان مخصوص به خود پایان پذیرفت، اسم دیگری، سلطنت در آن عین ثابت و مظهر می‌نماید؛ و ناچار آن مظهر در تحت حکومت آن اسم قرار می‌گیرد و تابع تجلیات آن اسم می‌گردد؛ و یا در صورت نبودن محل اختفاء در حیطة اسم حاکم بر آن مظهر، رجوع به غیب وجود خود می‌کند و قیامت آن اسم برپا می‌گردد یا در حیطة اسم حاکم محیط‌تر و عام‌تری که سلطنت قوی‌تر با حکم دائمی‌تر و دایره شمول وسیع‌تری دارند، در می‌آید. برخی از این اسمای محیط، از جهت حکم خفی و برخی ظاهر و حاکم هستند. و این حکم علی‌الدوام در اعیان ممکنات و مظاهر اسمای و صفات، ساری و جاری است. لذا به همین اعتبار که اسمای اقتضائات مختلف دارند و تعینات اعیان آنها متعدد است، شرایع الهی نازل شده و تجلیات حق نیز مختلف می‌شوند، برخی از احکام یا شرایع منسوخ و اسمی بر اسم دیگر غالب می‌شود (ابن ترکه، ص ۸۲۵). به همین دلیل با آنکه همه شریعت‌های الهی تام و صحیح هستند و انبیاء همگی به حسب باطن ولایت، از یک اصل و یک حقیقت خبر می‌دهند «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (بقره/۲۸۵). ولی دولت و حکومت و ظهور در هر عصری، به یک اسم جامع تام الهی اختصاص دارد. و سایر اسمای، تابع سلطنت و محکوم حکم آن اسم جامع کامل تام هستند که بر همه اسمای محیط است «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» (قمر/۵۰). و مظهر اتم و اقوم این اسم جامع الهی هم، در هر عصری بر سایر مظاهر حکومت دارد که مصداق اتم آن، مظهر تام کامل محمدی (ص) است که دائم الوجود، ازلی، ابدی و سرمدی و حاکم بر همه مظاهر است و قیام قیامت سایر مظاهر هم تابع اوست (ر.ک، قانونی، ۱۳۶۲، ص ۱۷۹). و با ظهور شروع دولت و حکومت این اسم جامع تام الهی دولت اسمای حاکم بر انبیاء و سایر شرایع پایان می‌پذیرد. چون دولت‌های اسمای در شرایع الهی، به ظهور دولت اسمای حاکم بر آنها استناد داشت و مدت بقاء و دوام آن شریعت به آن اسم و مدت

حکومت آن مربوط بود و پس از پایان یافتن حکومت آن اسم، مدت عمر آن شریعت نیز تمام و آن شریعت نیز منسوخ می‌گردد (آشتیانی، ص ۲۶۷).

### اسمای حاکم بر قیامت و آخرت

در تقسیم بندی قیصری، اسمای حاکم بر قیامت و آخرت، در نوع سوم جای می‌گیرند که در تبیین آن باید گفت؛ تجلیات الهی به اعتباری بر دو قسم است: تجلیات ذاتی و اسمایی، که تجلی به اسمای ذات «تجلی ذاتی» و تجلی به اسمای صفات «تجلی اسمایی» نام دارد. برخی از اسمای مفاتیح غیب وجود و برخی مفاتیح ظاهر وجودند. در تجلی ذاتی دو اصطلاح در عرفان اسلامی مطرح است، چون تجلی در مواردی موجب فنای مظهر می‌شود و در مواردی موجب فناء نمی‌شود. تجلی حق به وحدت ذاتیه قهریه و ظهور از ناحیه اسمای حاکم در قیامت موجب صعق و فناء مظاهر می‌گردد: «و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» (زمر/۶۸). نتیجه تجلی به اسم مفنی و معید و وارث و ممیت، استهلاک و فناء اعیان ممکنات است. در این هنگام حق خود اجابت‌کننده و سائل می‌شود، همان‌طور که خطاب می‌نماید: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ»، پس خود جواب می‌فرماید: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (غافر/۱۶). در مقابل این تجلی، یعنی تجلی‌ای که موجب صعق و فناء می‌گردد، تجلی ذاتی یعنی تجلی به اسمای ذات مثل علیم و قدیر و تجلی به اسمای صفات است (جامی، ص ۵۴). و اما اسمای حاکم اختصاصی بر آخرت، باعث محشور شدن مظاهرشان در آن عالم خواهند شد و احکام آنها هم اعم از؛ لذت در بهشت و درجات آن (جنت ذات و صفات و افعال)، و عذاب در آخرت و دار جهنم با درجات آن ظاهر می‌شود. و اسمای حاکم بر دنیا به باطن ذات حق رجوع می‌کند (آشتیانی، ص ۲۶۶).

نکته شایان ذکر اینکه حکم و اثر اسمای در آخرت یکسان نیست و با هم تفاوت دارند مثلاً برخی از اسمای که حاکم بر نفوس ناطقه و اسمای حاکم بر صور اخروی هستند، حکم‌شان ازلی نیست، ولی حکومت‌شان ابدی است. ولی در برخی از اسمای حاکم بر موجودات مثالی و برزخی در قوس نزول، مانند اسمای حاکم بر ارواح مجردة «عقول طولیه و عرضیه و نفوس ملکی» که داخل در زمان و احکام زمانی نیستند، این‌گونه نیست و حکم‌شان ازلی و اثرشان ابدی است. و اما در برخی از اسمای حاکم‌شان نه ازلی و نه ابدی، بلکه موقت است که اسمای حاکم بر موجودات عنصری و مادی از این‌گونه هستند. چون مظاهر این اسمای، موجوداتی با ظرف زمانی و مرتبه‌ای خاص و بدون امتداد وجودی و مرکب عنصری و مادی و زوال‌پذیرند، اسمای



حاکم بر این مظاهر، هم حکومت‌شان موقت است و پس از زوال حکومت آنها، در اسمی محیط‌تر که حکومت کامل‌تر دارد، مستتر و مختفی می‌شوند و برخی از اسمای هم، مانند اسمای حاکم بر عالم دنیا، رجوع به غیب وجود می‌نمایند (ابن ترکه، ص ۱۴۱ و ۱۴۲). و اما مجردات از عقول طولی و عرضی و عوالم برزخی که مظهر اسمای حاکم خاص هستند هم، به جایگاه اصلی و ثابت خود رجوع می‌نمایند مثلاً نفوس ناطقه که پس از عبور از منزل‌های دنیا، به اسمای حاکم بر خود رجوع می‌کنند. چون نفوس ناطقه، دائم در تحت اسمای رحمت یا غضب هستند، مگر برخی از آنها که از مظاهر نعمت هستند. ولی صورت‌های زشت و رذایل در باطن ذات آنها، رسوخ نکرده است و این صورت‌ها عارضی هستند و زوال سریع دارند. که این قسم از نفوس پس از مدتی از عذاب الهی نجات می‌یابند و دولت اسمای غضب بر آنها زوال می‌پذیرد و اسمای توأم با رحمت حاکم می‌شود. ولی نفوس کامل که حکومت اسمای در آنها تابع ملکات رسوخ کرده در باطن آنها در دنیا است، از عالم مثال بالاتر نمی‌روند و برخی در نعمت و برخی در عذاب هستند. البته برخی از نفوسی به مقام مجرد تام رسیده که در قوه عملی ناقص هستند؛ و حب به دنیا و رذایل، در باطن آنان رسوخ کرده است. مظهر اسمای متقابل مانند رحمت و عذاب هستند (آشتیانی، ص ۳۵۴). و اما دلیل این که برخی از اسمای حاکم بر آخرت، متناسب با ملکات و صفات صاحبان نفوس ناطقه در دنیا هستند این است که؛ اجسام عالم دنیا، قائم به ماده و زمانمند و تدریجی الحصول‌اند ولی اجسام اخروی زنده و ابدی و دفعی الحصول و قائم به جهت فاعلی نفوس هستند و چون منشأ ظهور این صورت‌ها در ذات و باطن هر فرد است، عذاب صاحبان آنها، تجدیدپذیر و دوری است و از عذاب خلاصی ندارد. و اهل ایمان و صاحبان نفوس صالح هم، به صورت نیت‌های خود حشر دارند و همواره به نتیجه اعمال خود متنعم‌اند (همان، ص ۳۴۴). البته حقیقت کلی نار و جهنم دوری از رحمت خداوند است که اسم حاکم بر این حقیقت، اسم «جبار و منتقم» است (قیصری، ۱۳۷۰، ص ۷۶۴). ولی نکته شایان توجه اینکه، از باب «لان النهایات هی الرجوع الی البدایات» مبدأ ظهور هر عینی و مبدأ رجوع به اصل هر مظهري، همان اسم حاکم بر آن مظهر است (همان، ص ۷۵۶). لذا مبدأ عذاب ارواح اشقیاء، و مبدأ تنعم اهل اطاعت و ایمان باطنی است. لذا از بهشت یا عذاب موجود در باطن ذات خود خارج نمی‌شوند، و نعمت آنها دائمی است و حکومت اسم حاکم بر وجود آنها منقطع نمی‌گردد (همان، ص ۷۶۲). نظر قیصری هم بر این است که برای اهل «جنت»، «نار» و «اعراف» هر کدام اسمی حاکم است که آن اسمای، اهل خود را طلب می‌کنند و این سه طایفه هر کدام رعایای آن اسمای حاکم‌اند.

قیصری با استفاده از کلام ابن عربی در فتوحات می‌گوید: اسم حاکم "منتقم" در پنج گروه ظاهر می‌شود: مشرک، کافر، منافق، مؤمنین گناهکار (موحد عارف غیر عامل) و مؤمن محجوب از حقیقت. این‌ها همگی عذاب و درد را حس می‌کنند، ولی پس از مدتی که عذاب را قبول می‌کنند، درد عذاب برداشته می‌شود، بدون آن که خود عذاب و صورت آن برداشته شود. و اینکه مثلاً در قرآن داریم: «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» (بقره/۱۶۲) که تخفیفی در عذاب آن‌ها نیست و فرصتی و مهلتی به آن‌ها داده نمی‌شود تا آن وقتی است که اسم منتقم حاکم است. ولی وقتی پس از سال‌های متمادی رحمت او بر غضبش سبقت گرفت، موضوع متفاوت می‌شود (طاهرزاده، ص ۲۰۵ و ۲۰۶). ابن عربی در فص هودی می‌گوید پس از آنکه اسم منتقم کار خود را کرد، عذاب حسی مانند دردناک بودن مار و عقرب قطع می‌شود، ولی عذاب نفسی ابدی است. چون اهل جهنم در شرایط «لَا يَمُوتُ وَلَا يَحْيَى» قرار می‌گیرند. ابن عربی می‌گوید؛ در قرآن عذاب الیم با خالد بودن همراه آورده نشده است، لذا عذاب تا آخر با دردناک بودن همراه نیست و تبدیل به عذاب می‌شود و اهل نار پس از ناامیدی از نجات، مزاجشان مناسب عذاب می‌شود و دردشان با نوعی لذت آمیخته می‌شود و این همان برگشت به سوی رحمت است (ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۶؛ طاهرزاده، ص ۲۰۷ و ۲۰۸). ملاصدرا در جلد ۹ *اسفار*، به استقبال سخن ابن عربی رفته و معتقد می‌شود که عذاب، دائمی نیست و معتقد است که از آن جایی که قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ» (اعراف/۱۷۹) (به یقین عده زیادی را برای جهنم آفریدیم). پس ذات عده‌ای برای جهنم است و از این جهت که ذات آن‌ها با جهنم مناسبت دارد، نباید جهنم برای آن‌ها آزاردهنده باشد و به همین جهت از درخت زقوم با ولع می‌خورند. ولی ملاصدرا در کتاب *عرشیه* که از آخرین آثار اوست، از عقیده قبلی خود برمی‌گردد و معتقد می‌شود که جهنم دار آلام و رنج ابدی است (ملا صدرا، ص ۲۸۲). علامه طباطبایی نیز پس از بحث در ذیل آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷ سوره بقره، ضمن بیانی در این خصوص، این نظر ابن عربی را نقد و رد می‌نماید (طباطبایی، ج ۱، ص ۶۲۳). پس می‌توان گفت؛ حکومت اسمایی که مربوط به رساندن نعمت‌های اخروی (روحانی و جسمانی) است، دائمی است. ولی حکومت اسمایی که مربوط به عذاب فاسقین و معاندین و کافران است پس از مدتی، برای برخی افراد، حکم منقطع می‌شود و از برخی بالاخص کافران و ناصبین و مبغضین آل محمد (ع)، بر اساس بیان ظاهر آیات قرآن و روایات منقطع نمی‌گردد (آشتیانی، ص ۲۶۶).

### اسمای حاکم بر فرد انسانی و نقش آن در سلوک

اسمای حاکم بر هر انسان، بستگی به عالم و مرتبه وجودی دارد که در آن محشور است. و انسان به واسطه جامعیت و دارا بودن عوالم سه گانه، می‌تواند تحت ربوبیت همه اقسام چهارگانه اسمای حاکم در تقسیم بندی قیصری باشد. ولی افزون بر اسمای حاکم بر این عوالم، هر شخص اسم حاکم مختص به خود دارد. چون هر اسم الهی افزون بر وجوه مشترکش با اسمای دیگر، به علت مناسبت تعیین به هر مرتبه و حکم خاص آن مرتبه، از اسمای دیگر متمایز است و امر حق متعال نیز مقتضی ظهور هر اسمی در محل و مظهری مخصوص و مشخص است. بنابراین محل تجلی و ظهور هر اسمی نیز، عین ثابت متشخصی است که از اعیان دیگر ممتاز است و همه اعیان که مظاهر اسماء‌اند، مربوب و محل نفوذ احکام اسمای خود می‌باشند (ابن ترکه، ص ۸۲۵) و از آنجائی که مبدأ ظهور هر عینی و مبدأ رجوع به اصل هر مظهري، همان اسم حاکم بر آن مظهر است (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۷۵۶). انتقال انسان نیز از موطن علم و مشهد ذر به عالم عین و خارج و قبول حکم شیئیت وجودی از صورتی به صورتی و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر و رجوع او علی‌الدوام ناشی از اسم حاکم بر اوست (ابن ترکه، ص ۲۰۴). البته انسان چون دارای عالم دنیایی، برزخی و آخرتی و مظهر تمام اسمای و صفات حق است، به حسب امتداد وجود و مظهریت تفصیل احکام اسمای حق، در هر آنی، مظهر شأنی از شئون الهی و اسمی از اسمای کلیه و جزئیه است؛ ولی ممکن است مدت دولت برخی از اسمای حاکم بر هر یک از این عوالم انسانی، مانند اسمای حاکم در دنیا تمام شود. ولی اسمای حاکم بر نفس ناطقه انسانی، تا ابد بر عین ثابت او حاکم است و از این جهت که در افراد انسان، ملکات و صور اعمال و اعتقادات و نیات آنها مختلف است، یک حکم ندارد و با سایر موجودات تفاوت دارد (همان، ص ۱۴۲ و ۱۴۴).

در بیان عارفان از اسم حاکم بر هر فرد انسانی یا هر مظهري، تعبیر به صراط مستقیم او نیز شده است. چون هر اسمی در حضرت علمی، عین ثابتی را لازم دارد و هر اسم را در عالم خارج، مظهري مناسب با آن است که مبدأ آن مظهر و رجوع هر یک از عالم کثرت به غیب، همان اسم خاص است یعنی برای هر مظهري اعم از انسان یا سایر مظاهر، سیر و صراطی مخصوص است که مبدأ و مرجعی مقدر در حضرت علم دارد و اختلاف مظاهر و صراطها به اختلاف حضرات اسمای است (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۳). قیصری نیز می‌گوید: ظهور کثرات از مقام احدیت و واحدیت و ظهور اعیان ثابته خلقی و رجوع حقایق خلقی به حق متعال، از اسمای حاکم بر مظاهر و اعیان ناشی می‌شود. پس هر عینی به حسب خارج در دنیا و آخرت، مرتبط با

اسمای حاکم بر شئون خلقی خاص خود است. و بالتبع؛ مظاهر سلاک و اهل ریاضت نیز تحت حکم اسمای حاکم خاص خود می‌باشد (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۴۱). ابن عربی در فص اسماعیلی هر انسان را در تحت ربوبیت اسم حاکمش می‌داند او می‌گوید:

فَأَنْتَ عَبْدٌ وَأَنْتَ رَبٌّ لِمَنْ لَهُ فِيهِ أَنْتَ عَبْدٌ (ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۹۰)  
(پس تو عبدی و نیز تو رب هستی، برای کسی که برای او عبدی)

یعنی در حقیقت تو بنده اسم حاکم بر خود هستی که از طریق تو ظاهر می‌شود و تو را در باطنات ربوبیت می‌کند و در حقیقت، خود تو، رب همان اسم نیز می‌باشی. زیرا تو آن اسم را ربوبیت می‌کنی که دستش برای ربوبیتش باز باشد و احکام ربوبی رب تو، از طریق خود تو ظاهر شود (طاهر زاده، ص ۱۹۷).

ابن عربی می‌گوید؛ عبد به واسطه همان اسم حاکمش که ربش می‌باشد، ربش را عبادت می‌نماید: وَأَنْتَ رَبٌّ وَأَنْتَ عَبْدٌ لِمَنْ لَهُ فِي الْخِطَابِ عَهْدٌ (ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۹۰) و تو به اعتبار اینکه حق ظاهر در اشیاست، رب هستی و به اعتبار تعین و تقیدت، عبد می‌باشی، برای کسی که در خطابش با تو عهد کرد که: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» (اعراف/۱۷۲) هر کس یک عهد با خدا دارد که به امر تکلیفی و شرعی او را عبادت می‌کند و یک عهد تکوینی دارد که به حسب اسم حاکم بر او رب خود را عبادت می‌نماید (طاهرزاده، ص ۱۹۸؛ قیصری، ۱۳۸۱، ص ۶۵۱).

ابن عربی در فص هودی می‌گوید؛ حضرت حق برای اصحاب اعتقادات مقید، به حسب اسمای حاکم بر آنها و براساس استعداد اعیان آنها تجلی می‌کند و شهود آنها تابع صورت اعتقاداتشان است که هنگام تجلی، عین شهود رب‌شان است. همان‌طور که عارفان هنگام تجلی ذاتی، مطابق اعتقادات و اعیان‌شان، حق بر ایشان جلوه می‌کند، با این تفاوت که شهود اعتقادات جزئی، هرگز مثل شهود کَمَل که خدا را مقید به عقیده خاص نکرده‌اند، نیست (ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۶؛ طاهرزاده، ص ۲۹۲ و ۲۹۳).

و اما درخصوص سیر کمالی انسان از طریق فنای در اسم حاکم ارباب عرفان این طور بیان می‌دارند که؛ عبد در قوس صعود با سلوک، از حکم خاص هر مرتبه رها شده و آن حکم را به آن مرتبه وامی‌گذارد و درجات صعودی را طی می‌کند و پس از رفع حجاب‌ها و واسطه‌ها در اسم حاکم بر عین ثابت خود فانی می‌شود و به مبدأ اولیة تعین خود می‌رسد. هرچند که برخی از این سالکان پس از جذبۀ حاصل از سلوک، گرفتار فناء در اسم منشاء تعین خود می‌شوند و به هیچ وجه از این فنا، خلاصی ندارند و نسبت به کَمَل، دارای نقص و فاقد استعداد ادامه سلوک‌اند

و در همان مقام متوقف می‌شوند و چه بسا از آنها شطیحات هم صادر شود (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۱۷۲). در تأیید این مطلب می‌توان به این تفسیر ابن عربی از اسم اشاره کرد؛ «الاسم، الحاکمُ علی حال العبد فی الوقت من الاسمای الالهیه» (کاشانی، ص ۴۲)؛ «اسم همان نام الهی حاکم بر حال عبد در وقت است». این تفسیر شاید به همان معنا اشاره داشته باشد که سالک در هر مرتبه، با اسمی از اسمای الهی متحد می‌گردد و قهراً در تحت سیطره حکم آن اسم واقع می‌شود و می‌تواند در آن اسم فانی و بدان متحقق گردد. ولی نکته شایان ذکر اینکه، افزون بر اسمای حاکم در عین ثابت هر انسان، غیر از کاملین، همه انسان‌ها در تحت حکومت اسمایی مختلف قرار می‌گیرند. مثلاً گاهی انسان، مورد تجلی و مظهریت اسمای جمال یا رحمت حق یا اسمای جلال و غضب حق واقع می‌شود. و این به این دلیل است که انسان موجودی مادی، متحرک و متغیر است، لذا حکومت اسمای نیز در افراد انسان متفاوت است و تحقق یک اسمای خاص و تحت حکومت دائمی آن قرار گرفتن، برای یک فرد کم است. مگر کسانی که منغم در اسمای جمالی (سعید محض) یا منغم در اسمای جلالی (شقی محض) هستند. ولی کسانی که جزو متوسطین هستند، همواره در تحت حکومت و ظهور اسمای حاکم مختلف هستند (آشتیانی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۳).

و اما منظور از احصای اسمای حسناى الهی که در روایت نبوی (التوحید صدوق، ص ۱۹۵) به آن اشاره شده است، متخلق و متصف شدن به حقیقت آن اسمای و صفات الهی است نه برشمردن و ذکر صرف، که انسان را به مرتبه‌ای نمی‌رساند (طباطبایی، ص ۵۰). ابن عربی نیز در کتاب کشف المعنی عن سرّ اسمای الله الحسنی سه راه برای سلوک اسمایی طرح می‌کند. وی در توضیح اسمای حسناى الهی ابتدا به مفاهیم تعلق و تحقق و تخلق به اسمای الهی می‌پردازد. تعلق، همان قرب صفاتی و نیاز سالک به خداوند است که باعث حرکت سالک به سوی حق می‌شود. تحقق، معرفت و متحقق شدن سالک به صفات حقانی است. و تخلق، متخلق شدن به صفات الهی است که سالک فانی و مظهر صفات الهی می‌شود (ابن عربی، ۱۳۸۸). با توجه به این بیان ابن عربی می‌توان گفت؛ کمال انسانی با سلوک از طریق تخلق، تحقق و معرفت به اسمای حاکم در هر مرتبه و اسمای حاکم بر کل نظام هستی و اسمای حاکم اصلی و فرعی در عین ثابت او، سالک را در صراط مستقیم برای وصول به حقیقت قرار می‌دهد. و اما برای اطلاع یافتن بر اسم حاکم هر فرد، روش‌هایی در بین مشایخ و اساتید عرفان عملی، مرسوم بوده است که برخی از طریق محاسبه ابجدی و علم حروف (شیخ بهایی: سرالمستتر) یا به طریق شهود و احاطه بر باطن

سالک می‌توان اشاره کرد. که ما برای شاهد، به بیان احمد بن علی البونی در شمس المعارف الکبری اکتفا می‌کنیم او می‌نویسد:

و بعضی از شیوخ، اگر شاگردش برای سلوک بر او وارد می‌شد، او را در مقابل می‌نشانند و نود و نه اسم را بر او می‌خواند و در هنگام ذکر اسمای به چهره او می‌نگریست تا آنکه برای شیخ اسم سازگار با شاگرد روشن می‌شد. پس شاگرد را امر می‌کرد که ملازم این ذکر شود تا دری بر او گشوده شود، زیرا این اسم (خاص) شاگرد است (بونی، ص ۷۴).

#### حکومت حقیقت انسان کامل مکمل بر همه مراتب اسمایی

و اما در خصوص تقسیم‌بندی چهارگانه قیصری باید گفت؛ اسمای حاکم در ساحت انسان کامل مکمل، نحوه دیگری دارد و این حقیقت خود اوست که بر همه انواع و مراتب اسمای، حکومت مطلق دارد. چون در بین اسمای الهی، والاترین اسم، اسم جلاله «الله» است که جامع جمیع اسمای الهی است و بقیه اسمای فرع بر آن هستند (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۴۶). اسم "الله"، نخستین ظهور کثرت در عالم اسمای و حضرت واحدیت است و سایر اسمای به واسطه آن لباس ظهور پوشیده‌اند. لذا همه اسمای مظاهر و تجلیات آن هستند. اسم "الله" در تمام مراحل ظهور، ظاهر و در تمام مراتب بطون، باطن است و نخستین صورتی است که به نحو ثبوت در حضرت علمی‌ظاهر گردید، همان عین ثابت انسان کامل است و صورت‌های بقیه اسمای که مظاهر و تعینات اسم الله هستند، به واسطه آن ایجاد شده‌اند (همو، بی‌تا، ص ۴۸). لذا می‌توان گفت تنها اسم اعظم "الله" است که متجلی تام در مقام اسمای است (ابن عربی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۵). و همه اسمایی که در عالم دارای اثرند، در قوه اسم جامع‌الله هستند؛ از این رو اسم "الله" می‌تواند جایگزین همه اسمای در تسمیه ذات حق تعالی هم باشد (ابن عربی بی‌تا، ج ۴، ص ۱۹۶). البته اطلاق جامعیت در خصوص اسمای دیگر غیر از اسم "الله" به این دلیل است که اسمایی مانند اسم "رحمن" و "رحیم" حیطه شمول وسیعی دارند که جمیع اسمای دیگر را در برمی‌گیرد (همو، ۱۳۸۷، ص ۲۳ و ۲۹). و از این جهت برخی اسمای را جامع و برخی را غیر جامع می‌نامند. ولی اسمای الهی به این اعتبار که همه با ذات و با یکدیگر متحداند دارای جامعیت و اطلاق می‌باشند.

حقیقت محمدیه که مظهر اسم الله ذاتی و صفاتی است، به حسب باطن ذات و مرتبه احدیت، در همه مراتب، شفاعتش مقبول است. و در مقام احدیت، شافع کُل و واسطه جهت ظهور حقایق

و معانی غیبی نهفته در ذات، به وجود تفصیلی در مرتبه واحدیت، (تجلی و ظهور اسمای و اعیان) به فیض اقدس است. چونکه فیض اقدس نخستین جلوه و ظهور حقیقت محمدیه است و قابلیت و ظرفیت او به جهت عین ثابتش، تام‌ترین قابلیت و صورت اسم الله ذاتی است (ابن ترکه، ص ۱۳۶ و ۱۳۷). که نخستین جلوه او در عالم ارواح، نور اول و عقل نخست است. به بیان دیگر، این حقیقت جمعی الهی، کامل‌ترین نوع انسانی کمالی و حائز همه کمالات الهی و مقامات است که متفرد در نوع خود و صاحب مقام فردیت مطلق است که احاطه به جمیع مراتب و درجات هستی از مقام تعیین اول تا عالم شهادت مطلق دارد (همان، ص ۱۳۶). در حقیقت کتاب جامع کبیر، انسان کامل است، که کتاب صغیر از کتاب کبیر استنساخ شده است، که این بیان خداوند به آن اشاره دارد: *كُلُّ شَيْءٍ احْصِيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ* (سبزواری، ص ۱۵۸). این حقیقت، یعنی کون جامع در مقام جمعی احدی، حاکم بر جمیع مظاهر و اسمای حاکم بر مظاهر عالم است و مشتمل بر همه اسمای جزئی و کلی و مفتاح غیب است و قافله‌های وجود در صراط مستقیم او، به اصل خود می‌پیوندند (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳۳). لذا صاحب این مقام (ص)، در مرتبه روحانیت، بر همه ارواح انبیاء و اولیاء، نبی و مبعوث است و به جهت نشئه عنصری و مادی و ظهور در عالم شهادت، صاحب مقام خاتمیت نبوت است که به وجود شخصی جزئی عنصری او، جهت نبوت نیز به حد کمال رسید و پس از غروب خورشید نبوت، این حقیقت جمعی الهی، در مشکات اولیای محمدی (ع) ظهور می‌نماید و مقام ولایت او با ظهور حضرت حجت (عج) که خاتم «ولایت محمدیه» هستند، به حد اعلای از کمال می‌رسد. لذا با تجلی حق در مشکات خاتم ولایت به اسم عدل و تجلی با تمام اسمای و صفات و ظهور در مظاهر خلقی در عالم شهادت، دولت اسمای حاکم بر مظاهر اولیاء تا قیام قیامت پایان نمی‌پذیرد (ابن ترکه، ص ۱۳۷). ولی دولت اسمای حاکم بر درجات نبوت پایان پذیرفت؛ زیرا نبوت جهت «خلقی» است و دارای دولت خاص است که تابع اسمای حاکم بر صاحب آن مقام است؛ ولی ولایت جهت «حقّی» است و حکم آن ازلی و ابدی است و در اولیای محمدین (ع) سریان و ظهور دارد (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۲۲).

اولیای محمدین (ع) صاحب مقام اُودنی و فتح مطلق‌اند، که این مقام بالاصالة به حضرت رسول (ص) اختصاص دارد و عین ثابتش سَمَتِ سِیَادَتِ بر سایر اعیان دارد و بالوراثه، صاحب این مقام اولیاء محمدین (ع) هستند. و غیر عترت که اول آنان خاتم ولایت محمدیه علی مرتضی (ع) و آخر آنان، مهدی (عج) است، از این مقام بهره‌ای ندارند و انبیای اولوالعزم (ع) با آنکه اسفار

اربعه را طی نموده‌اند، ولی اسم حاکم بر مظاهر آنان، اسم اعظم نیست. لذا به تبع ابن عربی، قونوی و شارحان فصوص در شروح خود بر فصّ شیتی، ابراز کرده‌اند که جمله انبیاء(ع) از باطن حضرت مهدی(عج) کسب فیض و معارف نموده‌اند و از باطن مقام او، فیض به عالم می‌رسد (ابن ترکه، ص ۱۳۸).

انسان کامل که مظهر اسم اعظم الله ذاتی است، به احسان دائمی و منبعث از ذات وجوبی حق، دارای کمالات بی پایان است که از آن به مشیت نیز تعبیر شده است. که دارای چنان سعه و اطلاقی است که قبول تعدد و تکرر نمی‌نماید لذا از این جهت اسمای حاکم بر مظاهر دنیا و آخرت و اسمای مشترک بین دو عالم و اسمای حاکم بر ارواح کلی و ملائکه، قائم به وجود منبسط و وجود عام و مطلق انسان کامل می‌باشند(همان، ص ۱۲۴). چون نخستین مظهر از مظاهر اسم اعظم الله، مقام رحمانیت و رحیمیت ذاتی است که حیطة شمول این دو اسم، جمیع اسمای را در برمی‌گیرد و اسم رحمان صورت حقیقی وجود منبسط است (ابن عربی، ۱۳۸۷، ص ۲۳ و ۲۹).

نکته مهم اینکه؛ انسان کامل چون مظهر جمیع اسمای و صفات و مربوب حق تعالی به اسم جامع است، هیچ یک از اسمای را، در او غلبه تصرف نیست. او خود رب خود کون جامع است و دارای مقام برزخیت کبری و سیرش بر صراط مستقیم اسم جامع است. ولی در سایر موجودات، اسمی از اسمای (محیط یا غیر محیط) در آنها تصرف دارد و مظهر همان اسم هستند و مبدأ و مرجع آنها همان اسم است. پس حق تعالی به مقام اسم جامع و رب انسان بر صراط مستقیم است؛ چنانچه می‌فرماید: *إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (هود/۵۶)* که این مقام؛ مقام برزخیت و جامعیت، بدون برتری صفتی بر صفتی و ظهور اسمی بر اسمی است. لذا مربوب آن ذات مقدس با این مقام نیز، بر صراط مستقیم یعنی بدون برتری مقامی از مقامی و شأنی از شأنی است و فقط تفاوت‌شان در ظاهریت و مظهریت و ربوبیت و ربوبیت است. ولی سایر موجودات هیچ یک (در مقام عدالت و جامعیت) بر صراط مستقیم نیستند و یا به جانب لطف و جمال، یا به طرف قهر و جلال اعوجاج دارند. البته مؤمنین چون تابع انسان کامل هستند در سیر و قدم به نور هدایت و مصباح معرفت او سیر کنند و تسلیم محض ذات مقدس انسان کامل هستند. از این جهت، صراط آنها نیز صراط مستقیم و حشر آنها با انسان کامل و رسیدن آنها به تبع وصول انسان کامل است (موسوی خمینی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۳). و اما در رجوع موجودات هم، انسان کامل واسطه انقهار و اضمحلال اسمای و مظاهر خارجی آنهاست. چون همان طور که مبدأ ظهور



اسمای و مظاهر خارجی آنها عین ثابت حقیقت محمدیه است، واسطه انقهار و اضمحلال آنها، انسان کامل ختمی محمدی (ص) است که صاحب اسم اعظم می‌باشد. و او در مقام وجود جمعی و احدی در حضرت اعیان و علم و مقام تفصیل و ظهور کثرات، عالم به چگونگی ظهور و کیفیت جمع شدن جمیع صور در رجوع به حق است (قیصری، ۱۳۷۰، ص ۷۵۶). و از آنجایی که ماسوی الله بدون صاحب این حقیقت، دوام و بقایی ندارد، لازم است با فقدان یکی از صاحبان ولایت کلیه در عرصه ناسوت، فرد دیگری از آنها، ماسوی الله را ربوبیت و اداره کند (قمشه‌ای، ص ۷).

#### نتیجه

در عرفان ابن عربی، حاکمیت اسمای الهی به نحوه خاصی در کل ماسوی الله ساری و جاری است. در عالم انسانی، اسم حاکم هر فرد، در بین اسمای عین ثابتش، حاکم و غالب است و و بیشتر تحت ربوبیت آن اسم قرار دارد و فنای در آن اسم حاکم، طریق وصول به معرفت و صراط مستقیم اوست و در نظام آفرینش که اسمای حاکم، بر دنیا و آخرت، بر دهر و بر شرایع باشد که دولت و حکومت و اثر برخی از آن اسمای حاکم، پایان‌پذیر است و برخی پایان‌ناپذیر و ابدی است. اسمای پایان‌پذیر یا رجوع به ذات حق می‌کنند یا مربوط اسمای محیط‌تر می‌شوند. و انسان به دلیل جامعیت نوع انسان، در هر مرتبه یا هر عالمی‌باشد، تحت تأثیر این اسمای حاکم نیز قرار می‌گیرد. ولی اسم اعظم "الله" مختص به انسان کامل یا همان حقیقت محمدیه است که مستجمع جمیع اسمای جمال و جلال الهی است که در آن ساحت، هیچ اسمی بر اسم دیگر غلبه ندارد و این هیئت کامل الهی، در نهایت اعتدال اسمایی است. این مقام ازلی و ابدی، بالاصالة برای حضرت ختمی مرتبت (ص) و بالوراثة برای حضرات معصومین (ع) ثابت است. لذا انسان کامل به تبع مقام اسم اعظم بودنش، مبدأ و واسطه ظهور و مرجع همه انواع اسمای حاکم است و بر آنها سمت سیادت و ربوبیت دارد.

#### منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه، محقق صالح صبحی، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۴ق.

آشتیانی، سیدجلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.

- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، التوحید، تصحیح سید هاشم حسینی طهرانی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۲.
- ابن عربی، محی الدین، انشاء الدوائر، به کوشش نیبرگ، لیدن، ۱۲۹۷ق.
- ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیة فی معرفة الأسرار المالکیة و الملکیة، بیروت، دار صادر، بی تا.
- ابن عربی، محی الدین، فصوص الحکم، تهران، انتشارات الزهراء (س)، ۱۳۷۰.
- ابن عربی، محی الدین، کشف المعنی عن سر اسمای الله الحسنی، ترجمه و شرح: علی زمانی قمشه ای، تهران، مطبوعات دینی، ۱۳۸۳.
- ابن عربی، محی الدین، فتوحات مکیه، ج ۱، ترجمه و تعلیق: محمد خواجهوی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۸۸.
- ابن عربی، محی الدین، انشاء الدوائر و عقلة المستوفی، تهران، مؤسسه نشر شمس تبریزی، ۱۳۸۷.
- ابن عربی، محی الدین، کتاب المسائل با مقدمه و تصحیح و ترجمه و تعلیق محمد دامادی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- بونوی احمد بن علی، شمس المعارف الکبری، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات، ۱۳۸۵.
- جامی عبدالرحمن، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
- جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۳، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۱.
- خمینی، روح الله، مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، مقدمه علامه سید جلال الدین آشتیانی، ۱۳۷۶.
- خمینی، روح الله، التعلیقة علی الفوائد الرضویة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، بی تا.
- خمینی، روح الله، چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰.
- سبزواری، ملا هادی، شرح الاسمای الحسنی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲.
- شیرازی صدرالمتالهین، عرشیه، تهران، مولی، ۱۳۶۱.
- صائن الدین علی بن ترکه، تمهید القواعد، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۰.

- طباطبایی، سید محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- طاهر زاده اصغر، شرح فصوص الحکم، اصفهان، لب المیزان، ۱۳۹۹.
- قمشه ای، محمد رضا، مجموعه آثار آقا محمد رضا القمشه‌ای، کانون پژوهش، اصفهان، ۱۳۷۸.
- قونوی، صدرالدین، فکوک، ترجمه محمد خواجه‌ای، تهران، مولی، ۱۳۷۱.
- قونوی، صدرالدین، رساله النصوص، تصحیح: نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- قیصری، داود بن محمود، شرح فصوص الحکم قیصری، به کوشش سیدجلال آشتیانی، تهران، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- قیصری، داود بن محمود، رسائل قیصری، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۱.
- کاشانی، عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیه، تحقیق: محمد کمال ابراهیم جعفر، قم، بیدار، ۱۳۷۰.
- قیصری، داود بن محمود، شرح فصوص الحکم، چ ۴، قم، بیدار، ۱۳۷۰.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، سیدجواد علوی، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۲۲.



## **The Sovereignty of Divine Names and their Topography in the Mysticism of Ibn Arabi**

Amir Javan Arasteh\*  
Hossein Tahmasab Kazemi \*\*

### **Abstract**

As all possible beings have a special order, determination, and emergence, each of these determinations is governed by a noun that is the origin of its emergence. It is the sovereign name that determines and governs the being's manifestation. In the system of creation, by the grace of the Almighty, there is a name ruling over this world and the hereafter, over the past, and over the laws revealed by the Divinity. These ruling names have governments which are endless for some and finite for some others. The names whose governments end are subordinated to other names or return to the essence of Supreme Being. The name that governs a human being is also the ruling and dominant name among his constant names, which is referred to as

---

\* Assistant Professor of the University (Religions and Comparative Mysticism) Faculty of Religions, Department of Islamic Mysticism, University of Religions and Religions, Qom, Iran.

Javan@urd.ac.ir

\*\* Ph.D. Student (Department of Islamic Mysticism and Thought of the Imam (RA)) Faculty of Religions, Department of Islamic Mysticism, University of Religions and Religions, Qom, Iran

h.t.kazemi@urd.ac.ir

his "straight path". Therefore, the right path seeker, by taking on or determining and annihilating in his ruling name can achieve his levels of perfection. Of course, due to the comprehensiveness of the human species, in any order or in any world, man is also influenced by the ruling names in the order of the creation system. Among all names, the Exalted Name "Allah" belongs to the domain of the perfect man who is the epicenter of totality of all the names of God's beauty and glory; in this domain, no name prevails another, and this perfect divine body is in extreme moderation of all names. This ancient and eternal position is exclusive and limited to the Prophet Muhammad (p.b.u.h). Therefore, the perfect human being, in accordance with his divine essence is the origin, reference and medium of the appearance of all the sovereign names and has the position of sovereignty and lordship over them, and is the absolute caliph of the Most High in all levels of existence.

**Keywords:** *Emanation, A 'yān Thābita, Mystic name, The Rule and Sovereignty of Names.*